خرد خیزیهای سعدی

صاعدی، عبدالعظیم

انسان موجود پیچیده و شگفت انگیزی است و در عین صراحت و تعریف پذیری پدیده‏ای است‏ نامحدود و متضاد.لذا در بیشتر تعاریف و هنجارهای به ثبت رسیده از وی هم می‏گنجد و هم نمی‏گنجد.

باید اذعان داشت موجودی را که در هر آن و لحظه قادر است خلقیات مثبت و منفی خود را یکجا بروز دهد،وی را با پند و اندرز مجاب‏ کردن،کاری محال و ناممکن اگر نباشد،امری‏ دشوار و توان فرساست.خاصه در عرصه هنر که‏ ذاتا عرصه‏ای ظریف و شکننده است.

بهمین دلیل‏ هنرمندی که کمر به چنین مهمی برمی‏بندد و عرصه هنرش را خاستگاهی برای پند آموزی و اندرز گویی قرار می‏دهد،یا باید دارای ویژگیهای‏ افصح المتکلمین سعدی شیرازی باشد و یا به دور از هر خام اندیشی از پای نهادن در چنین خطهء خطر خیزی حذر کند.که در غیر اینصورت نه تنها کرامت پند و اندرز را هدر داده،بلکه مخاطب را نیز به ورطهء تشکیک در علو شخصیت خود افکنده‏ است.

باری پند و اندرز آنگاه در شعر قابل قبول و پذیرش می‏شود که سعدی‏وار مطرح شود و به زبان‏ و بیان درآید.در همان حال که از شگردهای‏ پر تلالوی هنری عاری نیست،دارای ساختاری‏ محکم و منسجم باشد و با چنان اساس و بنیانی، پر جوشش و سیال بنماید.

در آثار و موضوعات مختلفی که سعدی به آنها پرداخته نقطه قوت و اوج آنها«اخلاقیات»او در تمام قالبهاست.بدان لحاظ است که سعدی از پند و اندرز ترنمی موزون و ملکوتی ساخته که بی‏آنکه‏ از معیارهای معمول و متداول هنر عدول کند و شعر او چنان است که روح و جان مخاطب را مجذوب و مجاب می‏سازد.مواعظ این شاعر که‏ حاصل تجارب علمی و عملی اوست،با تکیه به‏ والاییهای هنر اخلاقی کاربردی همیشگی یافته و مقام این شاعر را به عنوان یک نظریه‏پرداز حوزهء تعلیم و تربیت برای جهانیان جاودان کرده است.

 \*شیخ مصلح الدین فراتر از وسواسهای غیر منطقی،در تمام‏ قالبهای شعری با پند و اندرز به‏ ایجاد ارتباط با خواننده خود دل‏ سپرده است.

نصایح و موعظات وی در چهار چوب هنر اخلاقی چه در نثر و چه در نظم،پیرامون ما حصنی حصین،و دژی پولادین بنا کرده که از بروز عوامل ناهماهنگ و مخرب،نفس و باطن را حفظ می‏کند.با اعتقاد و باور به مواعظ این شاعر حس خواهیم کرد تا هر کجا که می‏خواهیم‏ می‏توانیم بال و پر بگیریم و همچنان یقین می‏کنیم‏ که لطمهء هیچ هجوم و شبیخون ضد اخلاقی ما را تسلیم نخواهد کرد.چرا که وجود ما کانون‏ اخلاقیات سعدی است که در نهایت هنرمندی، بی‏دریغ ما را به آن مجهز کرده است.و این گونه‏ است:

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

به روزگار سلامت سلاح جنگ بساز و گرنه سیل چو بگرفت سد نشاید بست

به راه راست توانی رسید در مقصود تو راست باش که هر دولتی که هست تر است

تو چوب راست بر آتش دریغ می‏داری‏ کجا بر آتش دوزخ برند مردم راست/

ره نمودن به خیر،ناکس را پیش اعمی چراغ داشتن است

نیکویی با بدان و بی‏ادبان‏ تخم در شوره‏زار کاشتن است

دل منه به جهان که دور بقا می‏رود همچو سیل سر در زیر

پیر دیگر جوان نخواهد شد پیری‏اش نیز هم نماند دیر

تا توانی درون کس مخراش‏ کاندرین راه خارها باشد

کار درویش مستمند بر آر که ترا نیز کارها باشد

باری...هیچ انسان بالغی نیست که با معانی‏ پند و اندرز آشنا نباشد و یا پندی نشنیده و اندرزی‏ نخوانده باشد.

این بخش از کلام،ابزاری است برای تربیت‏ بهتر و آموزش برتر که کاربردش آدابی خاص را می‏طلبد و پندآموز و اندرزگو لازم است که از شرایط نفسانی و اخلاقی ویژه‏ای بهره‏مند باشد. چنین شخصی،بایسته است تا هوشمند و موقعیت شناس،کاردان و صبور،دانا و لطیف، بصیر و بی‏غرض بوده و از ظرافتی عمیق و احساسی قوی آکنده باشد.انسانها و مناسباتشان‏ را خوب درک کند و در فضاهای مختلف و متضاد دیگران را بفهمد و از تجربه و علم کافی و قدرت‏ بیان مناسب برخوردار باشد.افزون بر تمام این‏ خضائل خود،اهل عمل و حتما عامل کامل به آن‏ پند و اندرزی که عرصه می‏کند،باشد؛که عنوان‏\*پند سعدی شکرخند است و نصیحتش نه نصیحت که عزت و حریت است.

\*نصایح و موعظات وی در چهارچوب هنر اخلاقی،پیرامون‏ ما را حصنی حصین و دژی پولادین بنا کرده که نفس ما را از بروز عوامل ناهماهنگ و مخرب حفظ می‏کند.

\*با توجه به تأثیر گذاریهای مثبت‏ این ادیب دانشمند بر بسیاری از مصلحین جهان،ادب شناسان‏ عالم وی را«پدر ادبیات اخلاقی» نامیده‏اند.

\*رمز استقبال عمومی از شعر سعدی را باید در خلوص باور، در سلامت و صراحت سخنش‏ جستجو کرد که بی‏هیچ تردیدی‏ عاملی تمام عیار بر آنها نیز بود.

«حکیم»جز در این صورت سزاوار اتلاق به افراد نیست.

این«حکیم»است که با الهام از آسمانهای‏ حکمت می‏داند که چه بگوید و چگونه رفتار کند؛ حکیم یعنی کسی که خردش و لبریختگی‏های‏ ذهنی‏اش،وی را به گفتار و نوشتار وادار کرده‏ است تا چراغ و چارهء تیرگیها و بن‏بستهای آدمیان‏ باشد.و موعظت و نصیحت در این شأن و شاکله‏ است که دل‏آویز می‏شود و باعث تغییر تحول هر شنونده‏ای می‏گردد.

غرض از تحریر این مختصر دربارهء معنای پند و اندرز،و پندآور و اندرزگو ورود به بحث کوتاهی‏ دربارهء موعظات و خطابه‏های شیخ مصلح الدین‏ سعدی شیرازی است.لذا در این اندک صحبت از کم و کیف هنری و نقد ادبی مقام این شاعر و نویسنده ایرانی که بی‏شک یکی از چند ابر مرد ادب‏ جهان است،در میان نیست.همانگونه که آمد این‏ نوشتار در صدد آنست تا به محور مشترک آثار سعدی یعنی پندها و مواعظ و«خردخیزیهای»این‏ حکیم مسلمان بپردازد و به معرفی کوتاه از اشعاری با این مضمون خاص که در کلیات این‏ شاعر قرن هفتم می‏درخشند،اهتمام ورزد.

بدیهی است که ما در این پهنه با بزرگمردی‏ مواجهیم که کلامش در رموز نصایح و مواعظ، پرتو تجربهء یکصد سالهء عمر وی را متجلی‏ می‏سازد و پشتوانه‏ای از سفرهای طولانی وی به‏ چهار گوشهء جهان آن روز را به همراه دارد.

سفرهای تحقیقی و علمی از هند تا آسیای صغیر، از حجاز تا مصر،از مغرب تا دمشق و بغداد.و لاجرم حیرت جهانیان بجاست که پند این مرد را شکرخند بدانند و نصیحتش نه نصیحت بلکه عزت‏ و حریت بپندارند.دهان سعدی بهنگام ادای‏ مواعظ گفتی گلاب پاشی است که پیرامون ما همه‏ چیز را عطرآگین و گلاب آجین می‏سازد.او حتی‏ آنجا که به ضرورت اثبات موضوع به هزل و طنز متوسل می‏شود،هنگامی که به ضرور نتیجه مورد نظر خود که همانا القای اندرز به ماست،و دست‏ می‏یابد،بلافاصله برای زدودن آثار گزندگی آن‏ ابیات،پوزش طلبانه ما را مخاطب می‏سازد که:

به مزاحت نگفتم این اشعار هزل بگذار و جد از آن بردار

سعدی به زینت تمام اوصافی که یک ناصح‏ مشفق باید مزین باشد،مزین است؛مزین بی‏هیچ‏ کم و کاست.بهمین جهت پند و اندرز در آثار این‏ شاعر سالک تعاریف تازه و دیگری می‏یابند و ابعاد منشوری جدیدی را عرضه می‏کند و در همان حال‏ که اثیری و ابریشمین می‏نماید،بر محور خود استحکامی دارند که ناخودآگاه تمایل پناهجویی و تکیه کردن به آن در ما پیدا می‏شود.به همان گونه‏ که خون گلها و غنچه‏ها در هیچ گلستان و بوستانی همرنگ نیستند،در گلستان و بوستان این پیر باغبان باغ کلام نیز پندها و اندرزها هر یک رنگ و خونی دیگر دارند.خون این گل پندش سرخ، خون آن غنچهء اندرزش سفید و همچنان تا نظر و بصر را یارای دیدن است،تلألوی خونهای‏ رنگین کمانی گلها و غنچه‏هاست که با تفرج در بوستان و گلستانش نصیب ما می‏شود.در چنین‏ موقعیتی است که آرزو می‏کنی کاش همهء اهل‏ جهان فارسی زبان بودند و به فرهنگی که مجموعه‏ مصنفات این بزرگمرد عرضه می‏کند عمل‏ می‏کردند که آنگاه مدینهء فاضله،آن سوی آن سوها نبود و بهشت در میان آدمیان زمین اینگونه دور از دسترس و غیر قابل تصاحب نمی‏نمود.

افصح المتکلمین سعدی شیرازی بزرگ شاعری‏ است؛آمیزه‏ای از تمام فنون و علوم متداول در زمان خود.مردی که با بنیهء روحی و جسمی قوی‏ پانزده مرتبه به زیارت خانهء خدا نائل شده و بارها چنین سفر پر مخاطره‏ای را به شکلی اعجاب‏آور با پای پیاده طی کرده است.ذخایر روحی و ذهنی‏ و نفایس باطنی و ملکوتی که از همجواریهای‏ مکرر خانه خدا در وجود خویش انباشته و آمیزش‏ با فرهنگهای مختلف،از وی اسوه‏ای پرداخته که‏ جهان اخلاق و ادب بی‏تردید کمتر موفق به عرضهء نظیر آن خواهد شد.

میزان معلومات بسیار بالای جامعه شناسی و وسعت و عمق تجربه‏های روانشناسانه‏ای که از رهگذار مشقات سفرها و حشر و نشر ملموس با مردم و آداب و رسوم آنان کسب نموده و«نبوغ‏ هنری»که وجودش را از خود انباشته،در مجموع‏ باعث گشته برای همیشه عنوان نکته سنج‏ترین‏ شاعر و نویسندهء زبان فارسی را به خود اختصاص‏ دهد.نکته سنجیهایی که طریقه کشف و نوع طرح‏ آن در ادبیات جهان آن روز و حتی امروز اتفاقی‏ نوظهور را رقم زده و می‏زند.اتفاقی نوظهور که‏ پس از قرنها هنوز طراوت و تلألوی آن ملاک و مصداق تازگی و تابندگی فرهنگ جهان است و اینگونه است که با توجه به تأثیرگذاریهای مثبت این‏ ادیب اندیشمند بر بسیاری از مصلحین و خرد ورزان جهان،ادب شناسان عالم وی را«پدر ادبیات اخلاقی»بنامند و حقی و حقوقی که این‏ شاعر و نویسندهء جهانی بر عهده و ذمهء انسان و انسانیت گذارده است را ادا کنند.

بدون اغراق و بی‏هیچ مبالغه سعدی را می‏توان‏ گل سرسبد هنرمندان پندآموز و موعظه‏گر جهان‏ دانست.در دو کتاب گلستان و بوستان شعاع‏ شعارهای حکمت آمیزش آنچنان پرتوگستر و تابنده‏ است که برای روشنایی جهان هر انسان کفایت‏ کامل دارد.

با وجود این دو اثر در اوراق ادبیات جهان،جدا تیرگی و تاریکی روابط انسانها در این دنیا باعث‏حیرت و شگفتی است زیرا کلام در این دو اثر از آنچنان تأثیر اخلاقی عمیق برخوردار است که هر خوانندهء مشتاق به دریافت مقامات معنوی را بی‏اختیار به عمل برانگیخته می‏کند.پس گزافه‏ نیست چنانچه پیشداوری کنیم که هر ایرانی و فارسی فهمی که موفق به مطالعهء بوستان و گلستان‏ سعدی نشده و مترصد چنین کاری نیست،بر هر دقیقهء عمر سپری کرده سزاست ساعتی را اگر ملامتگر خود باشد.چنین کسی نه از شیرینی و شهد زبان فارسی لذتی شناخته و نه از حلاوت‏ معانی بلند حکمت و عدت نصیبی برده است.

خیزش پند و اندرز در این دو اثر از خردی‏ بیکران مایه گرفته است،آنگونه که می‏انگاری‏ پندآموز و اندرزگو،بجای یک خرد،در وجودش‏ از دهها خرد بهره‏ور بوده است.همچنان که چشم‏ به پند و اندرزش داری،دل بدون اختیار تو غرق و غوطه در اعماق زلال عبرت است و گاه که بخود می‏آیی،جوشش قطره‏هایی از اشک است که‏ گوشه لبها را شیار زده و درونمان را شفاف کرده‏ است.در چنین احوالی بی‏اختیار به ذهن متبادر می‏شود،راستی این چگونه تأثیری است؟و چگونه تأثیری باید باشد،جز رسوب«خرد خیزیهای سعدی»بر لایه‏های وجود.

متأثر شدن از کلام مردی مجاهد با نفس دون و محارب با خواست و خواهشهای ذو فنون!مردی‏ ساخته و پرداختهء اخلاق و آمال اسلامی و برآمده‏ از قله‏های تجربه‏های انسانی؛تجربه‏هایی که‏ حاصل سفرهای خاکی و افلاکی اوست و نتیجهء عمل به گفته‏هاییست که دیگران را دعوت به انجام‏ آن می‏کند و لاجرم این سان مواج و شکوهناک‏ ساحلهای هر وجود را بوسه می‏زند و گسترش‏ می‏بخشد.

پند در شعر این شاعر،پند در نثر این نویسنده، پرنیان است،حریر است.اطلس و مخمل است. سبز است،آبی و صورتی است.از رنگ و جنسی‏ نوازشگر است که برای روح خواننده و شنونده‏ بسیار مطبوع و گرامی است.

اندرزش،سایه است که در کنارش خستگیها و فرسودگیهای جان التیام می‏یابد.آفتاب بهاری‏ است که معیتش احساس بالندگی و رهائی‏ می‏کنی.برخیزشهای سطورش در این دو اثر هیچ‏ عنوانی زیبنده‏تر از خرد خیزیهای سعدی که این دو اثر از آن بهره‏ورند،اعاده و القا نمی‏کنند.پند و موعظه در بوستان و گلستان در تطهیرهای مکرر، باز...و باز مشتاق و منتظر تطهیری دیگر می‏ماند.

با مطالعهء آثار شیخ مشرف الدین،خواننده جزر و مدهای بسیاری را در عرصه و گسترهء نفس و باطن خود می‏یابد که تاکنون برایش ناشناخته بوده‏ و هنگامی که سعدی با زبان اندرز و عبرت‏لایه‏های آن ناشناخته‏ها را می‏شکافد حس می‏کنی‏ که همچنان در وجود خود تکثیر می‏گردی و در سودای خود بی‏دریغ منتشر و جاری می‏شود.

در همزبانی با این خداوند سخن و این اسطورهء مواعظ اخلاقی،سکون و رکودی‏ که بر وجودمان حاکم است،تبدیل به جوششی‏ فراگیر شده و چون رودی پر خروش،اعماقمان‏ دستخوش دگرگونی و تحولی پایدار می‏گردد. جملات و عبارت گلستان و بوستان آنچنان زود تأثیر و نافذند که پنداری نه آنکه با کلمه و واژه‏ شکل گرفته‏اند بلکه معانی محض و مفاهیم‏ مطلقند که از جوش خوردن کنار هم،ایجاد حرف‏ و کلمه و لغت کرده‏اند.به عبارت دیگر در طیف‏ پندهای این دو اثر،انگاری حرف و صدا و اعراب‏ نیست که خلق معنا می‏کند بلکه مفاهیم و معانیند که بصورت حروف و اصوات‏ جلوه‏گری دارند و قبل از آنکه زیبایی و رسایی‏ جملات و عبارات ذهن را جذب کنند،والایی و فخامت معانی است که دل را مجاب و متقاعد می‏سازد.

نخواهی کز بزرگان جور بینی‏ عزیزم من به خردان بر ببخشای

اگر طاقت نداری صدمت پیل‏ چرا باید که بر موران نهی پای؟

نه نیکان را بد افتادست هرگز نه بدکردار را فرجام نیکو

بدان رفتند و نیکان هم نماندند چه ماند؟نام زشت و نام نیکو

دشمن اگر دوست شود چند بار صاحت عقلش نشمارد به دوست

مار همان‏ست به سیرت که هست‏ ور چه به صورت،به در آید ز پوست

یاد دارم ز پیر دانشمند تو هم از من به یاد دار این پند

هر چه بر نفس خویش نپسندی‏ نیز بر نفس دیگری مپسند

وفا با هیچ کس کردست گیتی؟ که با ما برقرار خود بماند؟

چو می‏دانی که جاویدان نمانی‏ روا داری که نام بد بماند؟

هر که مشهور شد به بی‏ادبی‏ دگر از وی امید خیر مدار

آب کز سر گذشت در جیحون‏ چه بدستی،چه نیزه‏ای،چه هزار

با هر سطر از نصایح که در آثار سعدی می‏خوانی، از سنگینیها و ثقلهای مادی سبک می‏شوی،آرام و آسوده می‏گردی،اطمینان و اعتماد می‏یابی و وقتی سطر را به صفحه،و صفحه را به باب‏ می‏رسانی،شورشی غافلگیر کننده باز ترا به‏ سطرهای گذشته برمی‏گرداند و وسوسهء رها شدن‏ از ثقلها و سنگینیها دوباره به همان صفحه و همان‏ باب مرورت می‏دهد.و چقدر بی‏انصافی است که‏ مصنفات دگر این اعجوبهء ادب جهانی را خالی از تأثیرات فوق بدانیم.چرا که سعدی از فرط اشتیاق‏ به فرا برآوردن همنوع خود به عوالم بالا و بالاتر در تمام کارهای خود تکیه بر نصیحت و اندرز دارد و همچنان که آمد نقطهء قوت آثار این حکیم هنرمند همانا«پند آمیختگی»و«اندرز آغشتگی»کارهای‏ وی در تمام قالبهای متداول هنرهای تحریری آن‏ روزگار است.در این راستا می‏توان سعدی را شاعری قالب ناپذیر خواند.فراخوانی سعدی به‏ اخلاقیات منحصر به بوستان و گلستان نمی‏شود. وی این محور مقدس کارش را در قالب غزل، قصیده،مثنوی،قطعه،و حتی رباعی از دست‏ فرو نمی‏گذارد.و اگر چه بنابر تعاریف بدیعی، این قالبها هر کدام محل بازگو نمودن مفاهیم‏ مختص بخودند،اما سعدی حتی آنجا که به غزل‏ می‏پردازد به لحاظ خلق و خوی نصیحتگرش،بیتی‏ پند و اندرز را زینت غزل کرده و این مهم را به‏ فراموشی نمی‏سپارد.حال اگر چه در تعریف‏ بدیعی-غزل،قالبی است جایگاه ابراز معاشقه با معشوق،و ابزاری برای بیان سوز و گداز،و راز و نیازهای عاشقانه.از سعدی حتی غزلهایی به‏ یادگار مانده که تماما در رابطهء مستقیم با تعلیم و تربیت و آموزش مسائل اخلاقی است.همچنین‏ قصایدی با مضامین فوق و قطعات و رباعیات‏ بسیار که در آنها یکسره به موعظت و نصیحت‏ اقدام نموده،حال آنکه قصیده،قالبی است برای‏ بیان هجو و ماده تاریخ و رباعی ابزاری جهت ابراز فکر فلسفی در شعر و ادب است و سعدی‏ آرمانخواه و هدفمند جهت‏ اشاعه هر چه بیشتر اخلاق انسانی از تمام این‏ قالب‏ها بدون توجه به کاربرد خاص آنها در ادبیات‏ آن روز سود جسته و فراتر از وسواسهای غیر منطقی در تمام قالبهای شعری با پند و اندرز به‏ ایجاد ارتباط با خواننده خود دل سپرده است.

می‏دانیم که انسان آنقدرها پندپذیر نیست و حتی‏ موجودی پندگریز است و شنیدن موعظه و نصیحت طبعا خوشآیند بسیار کسان نیست.اما براستی جادوی گوارا،و طلسم نیوشینی پندها و مواعظ افصح المتکلمین در چیست؟چرا از خواندن و باز خواندن این مقدار اندرز،این میزان‏ پند در گسترهء همکلامی با سعدی ملول و دلزده‏ نمی‏شویم؟راز این محبوب بودن و رمز این مقبول‏ افتادن همگانی در کجاست؟

پیشگامان سعدی در شعر حکمی و تعلیمی بزرگانی‏ هستند مانند رودکی،شهید بلخی دقیقی، فردوسی،ناصر خسرو،ظهیر فارابی،خاقانی،نظامی،سنایی و عطار و کمال الدین اصفهانی،و خاصه جلال الدین مولوی،و همچنین بعد از وی‏ نخبگان بسیاری به حجم شعر حکمی و تعلیمی در ادب فارسی افزوده‏اند.استادانی همچو؛ خواجو،جامی،مغربی،وحشی،صائب،شیخ‏ بهائی،فیض کاشانی،هاتف و...اما چرا چه‏ آنانکه قبل از او و چه کسانی که بعد از وی در این‏ دایره به پا خاسته‏اند،جملگی سایهء این آفتاب‏ عالمگیرند.چرا مصراعها و عبارات این سخنور شیرازی این طور فراگیر و فزاینده بصورت«شعار و مثل»و«کلمهء قصار»هر روز زنده‏تر بر زبان ما جاریست و چرا فارسی زبانان اکثر استدلالات‏ بیانی خود را با کلامی از این شاعر،کامل و کارا می‏کنند؟

چرا از بدو تدوین این دو کتاب،یعنی بیست و پنج‏ سال پس از رحلت شیخ اجل سعدی شیرازی‏ تاکنون از رونق بازار این صحیفه کاسته نگشته و در ایران و کشورهای دیگر پارسی زبان،خانه و منزلی نیست که افرادش،پندی،اندرزی از این‏ شاعر پرمغز گو در سینه و حافظه نداشته باشند و با توجه به طبع پند گریز ما آدمها چرا هیچ کس، هیچ واکنش منفی در برابر این اسطورهء سترگ شعر حکمی و تعلیمی از خود نشان نداده و نمی‏دهد؟

راستی دلیل این همه استقبال از یک اثر هنری را در چه باید جست؟درست است که پندهای وی‏ دوره‏ای کامل از اخلاق و حکمت،سیاست و هدایت است و کلامش با شهامت و جسارت‏ همانگونه که شاهان و صاحب اقتداران را مورد نصیحت و اندرز قرار می‏دهد به اقشار ملت نیز تذکار و گوشزد دارد و با اکثر افراد اعم از کاسب، هنرمند،کارگر،قاضی،زاهد،صوفی،کشاورز با نکته سنجی و دقیقه یابی از طریق پند و اندرز ارتباط می‏یابد و جلیس و همنشین آنان می‏شود.

و نیز صحیح است که جهان بینی سعدی،خلاصه‏ در باورها و اعتقادات صریح اسلامی اوست و او شاعر آیات و احادیث در قالبهای مختلف شعری‏ است؛آیات و احادیثی که گوش مسلمانان با آنان‏ آشنای آشناست و سابقه ذهنی دیرینه از آنها دارند. سعدی منقولات و معقولات مبتکی آشنا را با زبان‏ شعر ترویج می‏کند و بدین ترتیب تدوین‏گر نظامنامهء احکام اسلامی به صورت شعر است که‏ انسان را به برتر زیستی در اوج می‏خواند و چنین‏ دعوتی باید که با استقبال عمومی مواجه شود.

لیکن فقط چنین تمهیدات و خصوصیات‏ در کار یک هنرمند نمی‏تواند عامل نفوذ اعجاب‏آور وی در میان مردم جهان‏ باشد.نه!سر این استقبال-نه در شهامتهای‏ سعدی در رابطه با نصیحت بر شاهان و حاکمان‏ نهفته است و نه در سخنان و رهنمودهایی که‏ در رابطه با دیگر اقشار از زبان آیه و حدیث گفته‏ است.همچنانکه آمد بسیارند شاعران و نویسندگان فارسی زبان که به پند و اندرز زبان‏گشاده طبقات گوناگون را مورد خطاب قرار داده‏اند لیکن در این راستا هیچیک سعدی نشده و مقام و منزلت این خداوندگار شعر حکمی و تعلیمی را کسب نکرده‏اند.و این نه یک ادعای‏ لفظی،بل حقیقتی است مورد اتفاق تمام ناقدان و پژوهندگان متون هنری جهان.

باری...سعدی در این مقام براستی ثانی ندارد و این بی‏همانندی و بی‏بدیلی را جز در یک رمز خاص،جز در یک راز ویژه،کجا باید جستجو کرد؟و آن سر را با توجه به مرام و مسلک شیخ‏ مصلح الدین،جز در چکیدهء باورهای او،کجا باید یافت؟و مگر این شیخ اجل سعدی شیرازی‏ نیست که فشرده و خلاصه باورش را با سلاست و صراحت چنین بما گوشزد می‏کند که«به عمل‏ کار برآید و به سخندانی نیست.باری رمز و سر این‏ موفقیت در عمل نمودن سعدی به آن اموری است‏ که خود به دیگران می‏گوید.راز مقبولیت و محبوبیت او در انجام اعمالی است که دیگران را دعوت به انجام آن می‏کند.باری،سعدی مرد عمل است.خود را به عمل پیوند زده است. قلبش را با عمل،زلالینه کرده و باطنش را با عمل‏ صیقل بخشیده است.نفسش را با عمل آزاد از قیود و سینه‏اش را با عمل آینه‏کاری کرده است. جان و روانش را با عمل پیرایش و پالایش،و دلش را با عمل صاف،با عمل خالص،با عمل‏ بینا و مصفا نموده است.با عمل به هر آنچه در راه‏ کمال وجودی خویش در کتاب خدا خوانده و یا از خداباوران کامل یعنی جانشینان بر حق رسول خدا شنیده.با عمل به امر شریعت نبوی،و با عمل به‏ حکم طریقت علوی.

باری؛سعدی اهل عمل است.عمل به سخنانی‏ که خود به صورت نظم و نثر بر کاغذ جاری ساخته‏ است.و همین است رمز اقبالها و استقبالها،و راز ماناییها و نامیراییهای این سخنور تمام قرون. شاعر و نویسنده‏ای که بر قله‏های شامخ نظم و نثر جهان تندیسی از کمال شرافت«انسانی-ایمانی» است و تا انسان و جهان باقی است نامش مترادف‏ هنر و حکمت،و خطابه و اندرز،باقی خواهد بود.

چگونه نماند و چطور نپاید هنرمندی که اثرش‏ بی‏شک،جان و جوهرهء تمدن و فرهنگ دیرین سال‏ این مرز و بوم است.فرهنگ و تمدنی که در آمیزهء «ایرانی-اسلامی»بسیار تمدنها و فرهنگها وامدار و قدر شناس آنند.

و اما ما بعنوان یک فارسی زبان در ادامهء مصاحبت و مجالست با او و در استمرار عمل به‏ گفتار و پندارش با کدام پاس و سپاس ارجش‏ خواهیم نهاد.و با کدام همت،انتشار گنجش‏ خواهیم داد.گنجی که کلید و مفتاحش را به‏ رعنایی در این قالب بدستان ما سپرده است:

سعدی اگر عاشق کنی و جوانی‏ عشق محمد بس است و آل محمد